



پژوهشگاه تخصصی شهید صدر به تازگی دو کتاب جدید از شاگردان شهید صدر درباره استاد خود، شهید سیدمحمدباقر صدر، منتشرکرده است.

آن گونه که خبرگزاری تسنیم نوشته است، پس از کتاب «شرح صدر» به تازگی دو کتاب «استاد ما» و «آن روزها» از شاگردان شهید صدر منتشر شده است. «استاد ما» ترجمه کتاب «الشهید الصدر، سمو الذات و سمو الموقف» نوشته آیت...سیدکاظم حائری است؛ بااین تفاوت که دراین کتاب، ترجمه دوازده نامه شهید صدر به ایشان برای اولین بار منتشر شده است. افزون براین، گفت وگویی با ایشان و نیز پیام ایشان به نشست «طلایه داران صلح و وحدت اسلامی» در سال ۱۳۹۷که به بیان جنبه های تقریبی و وحدت آفرین اندیشه و سیره شهید صدر می پردازد، به این کتاب افزوده شده است.

همچنین «آن روزها» سومین اثر از مجموعه کتاب های خاطرات شاگردان شهید صدر است که پس از دو کتاب «شرح صدر» و «استاد ما» به بررسی و تبیین شخصیت شهید صدر و سیره او می پردازد. دراین میان، خاطرات آیت ... سیدعلی اکبر حائری، از شاگردان برجسته شهید صدر، از دو جهت دارای اهمیت فراوان است؛ اول اینکه تا آخرین روزهای زندگی شهید صدر و دستگیری این شهید و الامقام و خواهر مظلومش، در نجف اشرف حضور داشت و خود شاهد اتفاقات آن دوره بود و نقل های ایشان از مستندترین نقل ها از آن دوران است؛ دوم آنکه ایشان سال ها و به دستور خود شهید صدر به تدریس کتاب ها و تبیین مبانی آن شهید بزرگوار در حوزه های علمیه پرداخت و گزارش ایشان از دیدگاه ها و اندیشه های استاد شهید ش می تواند یکی از دقیق ترین گزارش ها قلمداد شود.

حواشی کتاب

احسان رضایی در نشست لذت خواندن

اول عاشق شوید بعد کتاب بخوانید



«خواندن دیروز نسبت به امروز تغییر پیدا کرده، همان طور که شرایط دیروز نسبت به امروز دچار تفاوت و دگرگونی هایی شده است، من با دانش آموزان و دانشجویان در ارتباطم و می بینم که آنان کتاب های قطور و چند جلدی را می خوانند و از خواندن این کتاب ها و رفتن به دنیای آن لذت می برند.»

این، بخشی از صحبت های احسان رضایی، نویسنده ای است که شاید به واسطه حضور ثابت در برنامه کتاب باز برای بسیاری

چهره آشنایی باشد.

او به تازگی با حضور در یکی از نشست های ادبی از این گفت که: «بخشی از فروش بازار کتاب داستانی ما مربوط به ادبیات فانتزی است و مخاطب این کتاب ها دانش آموزان دبیرستانی با دانشجویان سال اول و دوم هستند، همین نسلی که می گویم دائم گوشی در دست دارند و غرق در فضای مجازی هستند، علاقه به ادبیات داستانی دارند و کتاب های چند جلدی را در کنار تماشای فیلم و شنیدن پادکست های متفاوت می خوانند. دنیای کلمات، دنیایی است که می توانی خودت باشی.» خبرگزاری ایبنا به نقل از رضایی نوشته است: «خواندن، نوشتن و دنیای کلمه، یکی از مکان هایی است که ما در آن احساس زنده بودن می کنیم؛ به این معنی که آنجا همه چیز واقعی است و کلمات بار معنایی خودشان را دارند، شرافت، شرافت است و شجاعت، شجاعت است. دنیای کلمات دنیایی است که ما می توانیم در آنجا زندگی کنیم و این یک تجربه متفاوت با زندگی معمول و روزمره است؛ اول عاشق شوید بعد کتاب بخوانید.»

زین قنبر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

ناوبراسته

در صورت صدور احتمالی خبری در ارتباط با فعالیت مدارس، اطلاع رسانی خواهیم کرد.

ویراسته

در صورت صدور خبری درباره تعطیلی مدارس، اطلاع رسانی خواهیم کرد.

نکته

۱. **واژه های اضافی را از نوشته هایمان پاک کنیم.**

۲. **خبر درباره احتمال تعطیلی مدارس بوده است؛ وگرنه فعالیت مدارس به طور طبیعی ادامه دارد.**

#زین_قنبر_پارسی

شماره

اشتباه
۵ آذر ۱۴۰۲
۲۴ شهریور ۱۴۰۲
شماره ۴۰۳

فرهنگ و ادبیات

قصه راستگو

یادی از حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن راستگو

هم زمان با رونمایی از کتاب تاریخ شفاهی این روحانی مشهدی

مریم محبی

برای بچه های دهه ۶۰ و آن هایی که در آغازین سال های دهه ۷۰ به دنیا آمدند، یکی از چهره های ماندگار و جذاب تلویزیون بود. کسی که با عمامه و عبا پای یک تخته سیاه می ایستاد و با نوسل به قصه و معما و جدول و نقاشی، مخاطبانش را حسایی گوش به زنگ نگه می داشت تا در

نهایت بگوید آنچه می خواهد بگوید.

حجت الاسلام محمد حسن راستگو، کسی بود که به واسطه همین سبک و سیاق شخصی که با لحن آرام و کلام خوش آمیخته بود، خیلی ها را پای صحبت های خود نشاند. آذر ۱۴۰۲، سومین آذری است که از مرگ او می گذرد، اما یادش همچنان در بین کوچک و بزرگ گرامی داشته می شود. همین چند روز پیش بود که کتاب تاریخ شفاهی این روحانی و مبلغ دین، در قم رونمایی شد و وسیله ای شد برای یادآوری خاطراتی که او برایمان رقم زد.

کزارش

عمو راستگو، مبتکر یک سبک و سیاق شخصی

عمو راستگو یا حجت الاسلام محمد حسن راستگو سال ۱۳۳۲ در مشهد به دنیا آمد و آذر ۱۳۹۹ درگذشت. مراسم تشییع پیکر او در قم برگزار شد، اما برای تدفین به زادگاهش یعنی مشهد بازگشت و در نهایت در منطقه خواجه ربیع مشهد تشییع و در قطعه مشاهیر آرامگاه این منطقه به خاک سپرده شد. فعالیت او در حوزه علمیه نیز از شهر خودش، مشهد، آغاز شد و در قم ادامه پیدا کرد. سال دوم دبیرستان نیز به حوزه علمیه مشهد وارد شد، سطح را در مشهد و تتمه سطح و دروس خارج حوزه را در قم گذراند. در خلال همه روزگاری که او با درس و منبر سعی در آموزش مفاهیم دینی به کودکان و نوجوانان داشت، آنچه او را به عنوان یک روحانی و یک مبلغ متفاوت نزد عموم، معرفی کرد، ابتکار او در ارتباط با کودکان و نوجوانان بود. سبک و سیاقی که منحصر به خودش بود و برای مخاطبانش سراسر سرگرمی بود و حال خوب. مخاطبانی که البته فقط کودکان و نوجوانان نبودند و مربیان پرورشی، مراکز تربیت معلم و حوزه های علمیه نیز برای دریافت مباحث آموزشی پای درس و بحث او می نشستند.

از خانه تا مدرسه و مسجد

مسیری که او برای زندگی خود انتخاب کرد، مسیری بود که در خانواده خود به چشم دیده بود و با آن آشنایی داشت. به گفته یکی از برادرانش او مهارت قصه گویی را از پدر خود آموخته بود. مهدی، برادر کوچک تراو، در گفت وگویی که چندی پیش با روزنامه شهر آرا داشت، خوی و خصلت و موفقیت او را مرهون دیده ها و شنیده ها از پدرش می دانست؛ «تمام مطالب آموزشی پدر به ما با قصه همراه بود و با توجه به آنکه با قرآن مأنوس بود داستان های قرآنی را با لحن شیرین و جذاب برایمان تعریف می کرد. به اعتقاد من حاج محمد حسن قصه گویی را از پدر به ارث برد.» مهارتی که از خانه به مدرسه رسید و از مدرسه به حوزه و مسجد، برادر بزرگ ترش، علی نیز درباره او چنین گفته بود: «مرحوم ذهن خلاقی داشت. تمام کارهایش برای رضای خدا بود و هیچ چشمداشتی از کسی نداشت. او در هر کار و حرفه ای استاد بود. دنیای تفکر بود و بسیار مطالعه می کرد. دغدغه او فقط آموزش بود و برای این راه به کشورهای بسیاری فی سبیل ... سفر کرد. نه تنها به بچه ها آموزش می داد، بلکه معلمان و استادان بسیاری را در این مسیر تربیت کرد.»

اولین مبلغ دینی در عرصه کودک و نوجوان

حجت الاسلام راستگو کار خود را به صورت غیررسمی از سال ۱۳۴۳ شروع کرد. آن هم از مدرسه و در جایگاه یک قصه گو برای هم کلاسی ها و هم مدرسه ای هایش. مدتی بعد یعنی سال ۱۳۵۰ و بعد از ورود به حوزه،

فعالیت هایش به مساجد راه یافت و گسترش پیدا کرد. انقلاب که شد، برپایی یکسری برنامه ها را در قالب اردوهایی ادامه داد. از اوایل سال ۱۳۵۸ به دلیل روابط نزدیکی که با آیت ... بهشتی داشت وارد تلویزیون شد و از سال ۱۳۵۹ مدیریت تربیت مدرس و مرکز تبلیغات اسلامی را بر عهده گرفت. وقتی که وارد صداوسیما شد، به علت وجود تنها دو شبکه و به دلیل حضور در برنامه های آموزش دینی برای بچه ها و قصه گویی و طنز، خیلی زود به شهرت رسید. این کارشناس حوزه تعلیم و تربیت، حدود ۳۵ سال برای گروه سنی کودک و نوجوان، برنامه های تلویزیونی اجرا می کرد و به عنوان اولین مبلغ دینی در عرصه کودک و نوجوان در زمره روحانیون پرکار و محبوب شناخته می شد. البته حیطه فعالیت های او فراتر از شهر و کشور خود بود و به عرصه بین المللی نیز رسید. او در کشورهای آسیایی، آفریقایی و اروپایی نیز به اجرای برنامه پرداخته بود. آن گونه که حجت الاسلام حسین حقیقت، مسئول مرکز آموزش های کاربردی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، در گفت وگویی خاطرنشان کرده بود، راستگو هم در قم و هم در شهرستان ها، طلبه های بسیاری را آموزش داد. به گونه ای که بیش از ۷ هزار طلبه مرد و زن در سراسر کشور تحت تعلیم ایشان بودند.

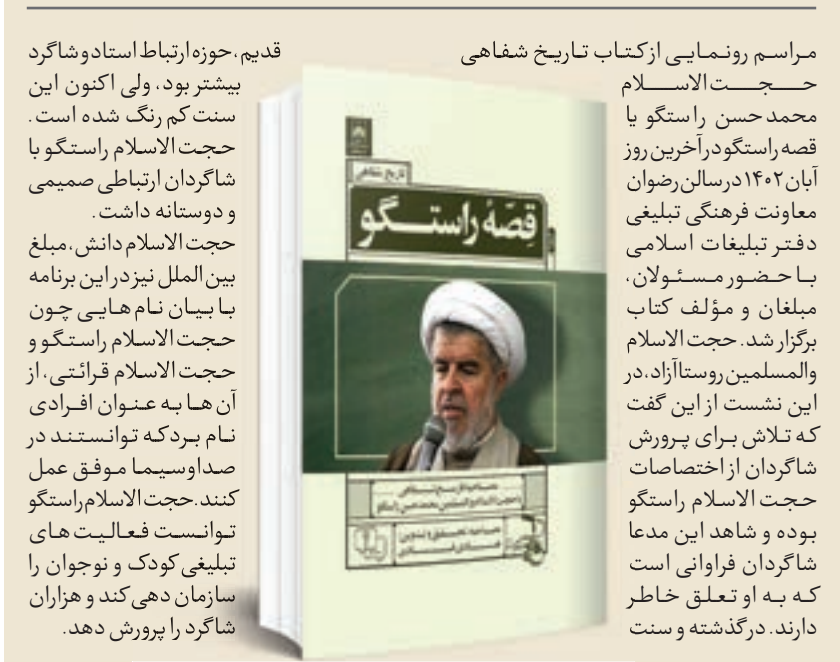
خود خود واقعی اش

اما چگونه می شود که از میان تعداد زیادی از میغان و روحانیانی که در زمینه ترویج مباحث دینی فعالیت می کنند، یک نفر چون راستگو به سرعت هم به معروفیت می رسد و هم محبوبیت؟ یکی از نکاتی که در بیان ویژگی های او از زبان دوست و آشنا و حتی صراف مخاطبان برنامه های او همیشه بیان شده است، بدون ژست و ادا بودن او است و به تعبیری دیگر، اینکه حتی وقتی مقابل دوربین می ایستاد نیز کاملاً خودش بود و نقشی بازی نمی کرد. صحبتی که به نظر با اتکا به صحبت های دخترش، می توان مهر تأییدی بر آن زد. دخترش در بیان خاطراتش از این می گوید که همه مناسبت های اعیاد و جشن های ولادت ائمه را در کانون خانواده خود گرمی می داشتند و در قالب نمایش، برنامه هایی را به این مناسبت اجرا می کردند و بعد، ذاقیقی هم پای صحبت های پدری می نشستند و به قول خودش: «پدر به شکل عملی «یجزون لحزننا و یفرحون لفرحنا» را در منزل پیاده می کرد.»

حیف شد که رفت

البته بیان خاطرات از او صرفاً به بیان همین نکات محدود نمی شود و جزئیات جالب تری هم وجود دارد. مصطفی رحماندوست در بخشی از یادداشتی

«قصه راستگو» در قم رونمایی شد



مراسم رونمایی از کتاب تاریخ شفاهی حجت الاسلام محمد حسن راستگو با حضور مسئولان، مبلغان و مؤلف کتاب برگزار شد. حجت الاسلام والمسلمین روستا آزاد، در این نشست از این گفت که تلاش برای پرورش شاگردان از اختصاصات حجت الاسلام راستگو بوده و شاهد این مدعا شاگردان فراوانی است که به او تعلق خاطر دارند. در گذشته و سنت منتقدان هم برپیراه نمی گویند. تردیدی نیست که در مواردی، این روابط است که جای ضوابط جشنواره از سر بدسیلیگی رای ناصوابی به داستانی بدهد و حتی دور از ذهن نیست که اصلاً آقا یا خانم داور دانش درخوری در زمینه ادبیات داستانی نداشته باشد و با این همه، وصله غرض ورزی به این افراد نجسید (اگرچه انتخاب داوران نالایق جای نکوهش دارد)؛ همچنین محتمل است بدگمانی به جوایز و جشنواره های ادبی برآمده از آگاهی نباشد یا برخاسته از خصومت های شخصی باشد؛ برای نمونه، داستان نویسی اعتقاد داشته داستانش شایسته کسب عنوان برتر فلان رویداد ادبی است و با انتخاب نشدنش بنای انتقاد و شکایت را می گذارد، چه بسا شخص منتقد در موضع نادرستی ایستاده باشد و اساساً بر خلاف پنداشت او داستانش شایستگی رتبه آوردن و مورد توجه ارزیابان واقع شدن را نداشته است و کسانی دیگر با بت اختلاف شان با دست اندکاران رویداد ادبی منظر به دنبال عیب جویی و اشکال تراشی اند! از سوی دیگر، منتقدان هم برپیراه نمی گویند. تردیدی نیست که در مواردی، این روابط است که جای ضوابط جشنواره از سر بدسیلیگی رای ناصوابی به داستانی بدهد و حتی دور از ذهن نیست که گروهی آثاری را به عنوان داستان برتر و برگزیده معرفی می کنند که در این حد و اندازه نیست! حال در مواجهه با این رویدادها چه رویکردی رایبدرپیش گرفت؟ آیا داستان نویس به ویژه اگر نوقلم و جوان است، باید در جوایز ادبی حضور پیدا کند و نوشته هایش را شرکت دهد؟ یا در واکنش به ایراد های یاد شده چنین جشنواره هایی را تحریم و از دسترنج خلاقه اش بی نصیب سازد؟ نگارنده براین باور است که رویدادهای ادبی در کشور ما پراز کاستی است و فرقی هم نمی کند که برگزارکننده نهاد های حکومتی باشند یا بخش خصوصی؛ همواره شکایتی ناشی از انگیزه های جناحی و مالی و... در دآوری ها وجود دارد. در عین حال، نمی توان حسن نیت عده ای از این گروه را منکر شد که علاقه مندند حرکتی فرهنگی انجام دهند و اتفاق مثبتی را رقم



طرح: آرستین صافی اشوراز

که بعد از مرگ او نوشت از این گفت که: «با هم دوست شدیم. خیلی هم دعوا می کردیم، چون اختلاف سلیقه داشتیم. همدیگر را دوست داشتیم. مرادعوت می کرد برای طلبه های نوآموز کلاس هایش ادبیات کودکان یا قصه گویی درس بدهم. به خانه هم می رفتیم. در روزگاری که بازی های کامپیوتری جرم بود، با هم تا صبح آتاری و... بازی می کردیم. جزاین روزگار اخیر که پس از درگذشت ناگهانی همسرش، دل و دماغی نداشت، با هم زیاد درد دل می کردیم و به خاطر اختلاف سلیقه های سیاسی و مذهبی، به پرو پای هم می پیچیدیم. حیف شد که رفت. حالا حالاهای کار داشت. این سال های اخیر خیلی اذیتش کردند. [...] آگارش به آنجا رسید که محتاج کار شده بود.

بی معرفت ها حتی بعضی از شاگردانش چوب لای چرخش می گذاشتند.» حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا نواللهیان، استاد دانشگاه تربیت مدرس «به اجرای مرحوم راستگو در صداوسیما اشکال تراشی می شد تا اینکه روزی بنا شد در اتاق رئیس رادیو و تلویزیون برنامه ای اجرا کند، از او خواسته شد بدون عمامه این برنامه را اجرا نماید که راستگو نمی پذیرد و انصراف می دهد تا اینکه بزرگانی که راستگو برایشان شناخته شده بود وساطت کردند و پای او به شبکه باز شد.»

زنده شدن خاطرات راستگو در فضای مجازی

خبر درگذشت او که منتشر شد، نامش یکی از هشتگ های پرکاربرد در شبکه های اجتماعی شد. کاربران فضای مجازی نسبت به خبر درگذشت او ابراز ناراحتی کردند و شروع کردند به مرور خاطراتی که از او داشتند. یک نفر نوشته بود: «حجت الاسلام راستگو را نسل دهه ۵۰ و ۶۰ خوب می شناسند. روحانی شیرین سخن، خوش گفتار، صاف و صادق و دوست بچه ها و بزرگ ترها... بسیاری از لطایف، شوخ طبعی ها، نوشتن عجیب اسامی و نقاشی خط هایش را به یاد داریم. نماد روحانی مردمی، دوست داشتنی و معلم بچه ها. خدایش رحمت کند.» و دیگری گفته بود: «چند سالت بود فهمیدی دین همش غم و غصه نیست؟» کاربری دیگر چنین نوشت که: «دهه شصتی نیستم، ولی به بار به طریقی برای اولین و آخرین بار پای منبر حاج آقا راستگو نشستم و در اون سن بچگی فوق العاده جذابیت داشت برام.» کاربر دیگری نیز چنین از او یاد کرده بود: «یک روحانی واقعی، یک مربی مبتکر و یک مبلغ دلسوز را از دست دادیم.»

در جوایز ادبی شرکت کنیم یا نه؟

زند. واقعیت این است که همان قدر که شبهه ناراستی و حق کشی در اتفاق های ادبی وجود دارد، امکان تحقق حرکتی عادلانه و درخور نیز هست. اگر عاملان جشنواره ای به درستی و از سر عدل و انصاف و شایستگی کارشان را صورت دهند می توانند اتفاقات نغز و پستندیده ای را رقم بزنند.

از تشویق و ترغیب شرکت کنندگان به جدیت بیشتر در امر نوشتن تا گشودن گرهِ های زندگی آن ها (مثلاً برنده یک رقابت ادبی می تواند مبلغ نقدی پاداش خود را به زخم های زندگی اش بزند یا اگر زیر بار مشکلات رنگ به رنگ روزگار کمر خُم کرده، دست کم زمانی کوتاه حال خوب نصیبش شود). آیا همین ها کافی نیست تا نویسنده ای اثرش را برای فلان جایزه ادبی – که البته با باورها و جهان بینی اش تضادی ندارد – بفرستد و از مواهب احتمالی آن بهره مند شود؟ «نیش قلم» این شماره با نوش نیز همراه بود و اگر این خارج شدن از مسیر، بتواند به خواننده این یادداشت کمک کند، به باور نگارنده اتفاق مثبتی روی داده است.